



سید محمد علی جمالزاده

سیر و سیاحت در ترکستان و ایران

رمان دوم انسانی

گفتم که مقاله‌هایی را که سیاح جوان زنوی از وضع ترکستان و ایران به کان و دوستان خود مه زنو میفرستاده در «ژورنال دوژنو» - روزنامه یومیه ژنو - بچاپ میرسیند است و به امر ناصرالدین شاه آن نامه‌ها را شخصی نسام میرزاعلی خان که عنوان «مترجم مخصوص» شاه عشوان داشته است بفارسی به ترجمه رسانیده و شخص دیگری به نسام محمد قزوینی (که نباید او را با علامه محمد قزوینی اشتباه کرد) آن ترجمه را به خط نستعلیق نوشته و از نظر شاه گذرانیده‌بوده‌اند. اکنون دنباله مطلب :

محصلین مالیات قسمت بیشتر آنرا برای خود نگاه می‌داشتند. مظلومین و ملبوفین نمی‌دانستند تقلم خود را به کی اظهار بدارند و برای احقاق حقوق خود اعتمادی به حکومت نداشتند. وی باز در همین زمینه نوشته است: «در آنجا هر که بتواند به دیگران تعدی و تجاوز می-

موفق کتاب همانا در نخستین قسمت تالیف خود از علت پیشرفت سریع روسیه در صفحات آسیای مرکزی سخن رانده و علت اصلی را عدم رضایت مردم نسبت به حکومتیو زمامداران امور تشخیص داده و از آن جمله نوشته است: «دزدی و راهزنی در میان آن جماعت عیب و عار نبود.

نمود و مالیات و منالی - که اخذ میشد به هیچ وجه از روی قاعده و قانون نبود و هرگاه امیر بخارا تنخواهی لازم داشت بسدون جرم و تقصیر بعضی از تجار یهود را حبس کرده بعد از اخذ وجه گزاف او را مرخص میکرد.

چنانکه ملاحظه میفرمائید اوضاع و احوال آن صفحات شباہت بسیار با احوال مملکت خودمان ایران در دوره قاجاریه (و در بسیاری از دوره‌های قبل از قاجاریه) داشت و همین علل و اسباب رخنه و رسوخ دولت استبدادی روسیه را در آنجا سهل و آسان ساخت.

در اینجا گرچه قدری خارج از موضوع خواهد بود ولی دریغ است که واقعه‌ای را که برای خود راقم این سطور رخ داده است برایتان حکایت نکرده بگذارم و بگذرم. چند سال پیش يك نفر از شهر برن به من در ژنو تلفون کرد و به زبان فارسی لهجه داری گفت که من اسم جلال اکرامی است و از نویسندگان تاجیکستان هستم و با عده‌ای از همکاران از روسیه به سوی آمده‌ایم و من مایلیم به ملاقات شما بیایم و بنامش فسردهای همان روز که بژنوم می‌آمدند برای صرف چای به منزل بنده بیاید. آمد و از دیدار او که مردی در حدود پنجاه سالگی بود و بسیار سیمای دلنشینی و محبوبی داشت مرور شدم. سخنانش رایحه صداقت و صمیمیت داشت. معلوم شد با عده‌ای از نویسندگان قسمت های مختلف روسیه و با دلالت دولتی مسافرتی در اروپای غربی میکنند و اکنون به سوی رسیده‌اند.

در ضمن صحبت گفت زمانی بزبان فارسی با عنوان «دختر آتشین» نوشتام که در روسیه بچاپ رسیده است و يك نسخه از آنرا برسم یادگار برای شما آوردم. با نهایت امتنان و شغف پذیرفتم ولی دیدم که با خط روسی به چاپ رسیده است. خدمتشان معروض دانستم که تأسف دارد که خط روسی را نمی‌توانم بخوانم و ای کاش می‌توانستم. او نیز اظهار تأسف نمود و بمن وعده داد که ترجمه فرانسوی کتاب را که باز در روسیه با خط لاتینی بچاپ رسیده است برایم بفرستد. فرستاد و مرا بسیار منسون ساخت. با شوق و رغبت به مطالعه کتاب پرداختم و در همان صفحات نخستین خود را با کتابی گرانقدر روبرو دیدم که مانند آنرا در زبان فارسی و بقلم يك نفر فارسی زبان ندیده بودم. زمانی بود ساخته فکر و ذوق يك نفر از خود مانیا در شرح احوال خود مانیا، جامع و دقیق حاکی از نکات پرارزش و مملو از حقایق و معانی عبرت انگیز. مولف عالی قدر آن یعنی جلال اکرامی تاجیکستانی خواسته احوال و اوضاع وطن خود را در موقعی که روسها شروع به مداخله در امور آنجا کرده‌اند و منجر به تصرف آن دیار گردید برشته تحریر در آورد و الحق که خوب از عهده برآمده است. خواسته بفهماند که استبداد و ظلم و فساد سرانجام موجب بی‌سروسامانی میگردد و نارضائی میزاید و اخلاص کلی در امور را تویسند مینماید و چنین درختی جز میوه تلخ نمری ندارد و چه بسا بسبب عصیان و جنایت و خیانت میگردد و راه را برای مداخله دشمن بدخواه می‌گشاید و مداخله دشمن معنایی جز از دست دادن استقلال و سیادت و خود مختاری و آزادی و رستگاری ندارد. جلال اکرامی در «دختر آتشین» مقصود اساسی خود را به طرز دلکش و زبانی ساده و درست پرورانیده و از اشعار شعری بزرگ فارسی زبان و از آن جمله سعدی و حافظ کمک گرفته است. خدا بخواد يك تن از جوانان با ذوق و توانای ما این کتاب را با خط فارسی (و شاید با پارهای دست کارهای لازم) در

ایران هم منتشر سازد.

هنری موزر مولف «سفرنامه ترکستان و ایران» در این کتاب مطالب و اشارات بسیار در باره نفوذ دولت تزاری روسیه در صفحات مرکزی آسیا که گاهی بنام ترکستان هم خواننده شده است و نام شهرهای آن از قبیل بلخ و سمرقند و بخارا و آن همه نامهای دیگر در نزد ما ایرانیان نهایت شهرت را دارد و با تاریخ ما سروکار و حتی یگانگی و یکجبهتی دارد آورده است که امروز برای ما عبرت آمیز است و متأسفانه زیاد بر کیفیات آن واقف نیستیم و آگاهی یافتن بدان برایمان نهایت سود و اهمیست را دارد.

هنری موزر پس از آنکه به سائقه شوق و رغبت جوانانه خود را اولین بار بدان صفحات رسانیده و با تحمل مشکلات زیاد و از آن جمله زندانی شدن به امر امیر بخارا مواجه گردیده بوده است همیشه در دیک مخیله آرزوی مراجعت بدان سرزمین را می‌بخته است تا آنکه اطلاع می‌یابد که هیاتهای اعم از نظامی یا علمی و استکشافی از بطرز بورغ پایتخت روسیه بدان صفحات در رفت و آمد است و لهذا هر طور بوده خود را از ژنو به بطرز بورغ میرساند و حتی برای تسهیل کار تابعیت روس را هم می‌پذیرد و دست و پا میکند که به همراهی و مصاحبت یکی از این هیاتهای رسمی بجانب مقصد رهسپار گردد. چون جوانی آراسته و تربیت یافته و کاردان و باتجربهای بوده و به چند زبان هم آشنا بوده است و وجودش میتواند برای روسها مفید باشد او را با همیل و رغبت پذیرفته بودند و وی پس از ۱۴ سال آرزومندی با هیات مجهزی براه می‌افتد.



تصویر هنری موزر هنگامی که عازم آسیای مرکزی بوده و در آن صفحات در سیر و سیاحت بود است.

وقایع و حوادث این مسافرت دور و دراز پرنشیب و فراز بسیار شنیدنی است و همه را هنری موزر با زبان ساده و دلپسند (با رعایت راستگویی) در کتاب خود حکایت کرده است. در مقدمه جامع و زبانداری که آقای گلبن در هفت صفحه بزرگ نوشته‌اند می‌خوانیم «موزر برسر این سیاحت رنجهای زیادی را تحمل کرده تا توانسته است سرزمین کهنسال و اسرار آمیز ترکستان را سیاحت کند.» در همین مقدمه می‌خوانیم که: موزر در موقعی که به بخارا میرسد و چندی مقیم آنجا

میگردد « چنان با امیر بخارا و امیر زاده ولیعهد نزدیک است که بارها با آنها بر سر یک میز می‌نشیند و شام و ناهار با آنها می‌خورد و اجازه عکس برداری از حریم‌های امیر و از باغچه‌ها و کاخها و منازل امیر و امیرزاده نصیبش میشود که پیش از او چنین موقعیتی در سرزمین اسرار آمیز ترکستان ... نصیب کسی دیگری نبوده است و این همه اطلاعاتی را که در اختیار موزر می‌گذارند قبل از او کسی دیگری باین صورت ندیده و در اختیار نمیداشته است »

کتاب « سفرنامه ترکستان و ایران » مشتمل بر ۱۶ فصل است و فصلهای آخر اختصاص به ایران دارد. همانا فصل اول کتاب با این جمله شروع میشود که خود برای ما ایرانیان حاکی بر نکات مهمی است و در حقیقت هنری موزر از زبان ما سخن می‌زند، وی میگوید :

« باید پرسید که دولت روس که دارای ممالک وسیعه میباشد بجهت متحمل ضرر و خسارت کلی شده و در صدق توسعه خاک خود در سمت داخله آسیا برآمده است. دلیل این فتره در تاریخ ممالک روس مضبوط و مندرج است که سیصد سال می‌شود (۱) که قزاقهای روس اسباب این شدند که دولت مشارا لیبها در آسیای وسطی محلی برای برای خود قرارداد داده و املاک جدید به متصرفات خود ضمیمه نماید. دولت روس چون در حقیقت طالب بود برای رعایای جدید خود نظم و امنیت تحصیل نماید ناچار [کوشید] به قوه جبریه طوایف همجواری که امر معاش آنها از چپاول و جدل می‌گذشت (۲) به خشود مطیع و منقاد نماید. پس به محض اینکه طوق اطاعت به گردن آنها افکند طوایف و عشایر دیگر بواسطه ناخوشی و نازی که میکردند اسباب تشویش خاطر آنها گردیده دولت روس راه قزاقان را که از سمت دن و اورال و سبیریا تاخت آورده ، منسوخ نموده بودند امتداد داده مندرجا به سرحد افغانستان رسید »

آنگاه هنری موزر از بعضی کارهایی هم که جنبه علمی دارد سخن میراند و دلسوزی میکند که دولت روس در مخارج موزه‌های خود دقت کافی مبذول نمی‌نماید و عملیات کافی ندارند. بطوری که در این اواخر طیور زیادی که در ساحل بحر احمر پیدا شده بود و به بطرز بورغ آورده میشد منقار آنها را خورده است و در موزه شهر مسکو مقدری موربانه رساد است که بعدها اسباب و اشیائی که در آنجا میباشد منقار خواهد گردید.



امیر مظفرالدین ، امیر بخارا

هنری موزر از کارهایی که روسها در متصرفات جدید خود در ترکستان انجام داده‌اند صحبت میدارد و گاهی ایرادهائی هم به آنها وارد می‌سازد. از مسافرین و هیاتهای نظامی و غیره نظامی مطالب مفیدی در کتاب خود آورده است و از آن جمله در باره کننل پرشوالسکی چنین اظهار نظر نموده است.

« او به آلتین داغ و لب نور مسافرت کرد و از سنه ۱۸۷۰ تا سال ۱۸۷۳ میلادی در تمام قسمت جنوبی زایدنام سیرو سیاحت کرد و در سنه ۱۸۷۹ از طرف صحرای کوبی به کونکور رفت و از ممالکی عبور کرد که پیش از او ، بغیر از کنت شرنی ، کسی بدانجا نرفته بود.»

موزر در باره همین مرد نظامی روسی این مطلب را هم نوشته است :

« اشخاصی از اهل محل که بلد و راهنمای او بودند او را در رودخانه کبود تنها گذاشتند ولی روسهایی که همراه او بودند او را نجات دادند و او با هزار زحمت خود را به دامنه کوه تاتلسی رسانید و در آنجا نظامیان تبت او را دستگیر کردند و مانع شدند که براه خود برود. سپس بطریق اجبار و اکراه معاودت کسرد و در زمستان از مملکت کوهسار که ارتفاع آن از پانزده هزار الی هیجده هزار پا بود عبور کرد. »

باز موزر در باره همین نظامی روس نوشته است که از نو مسافرت دیگری بهمان صورت نمود و موقعی که قبل از حرکت يك نفر تقاضا کرده بود که به همراهی او مسافرت نماید باو گفته شد :

« اگر بخوای با من همراه باشی باید مانند شتر راه بروی و مانند غنای شناوری کنی و مانند خوک غذا بخوری (یعنی هر چه گیر آمد بخوری) »

هر چند این مسافرتها و کارها و بهر طرفه در نفع و صلاح ما ایرانیان نبوده و نیست و به ضرر ما تمام میشود ولی آیا انصاف حکم نمیکند که بگوئیم « ناپرده رنج گنج میسر نمیشود ؟ »

در فصل دوم کتاب موزر نوشته است که در عنوان جوانی بطرف اراضی جدیدی که در آسیای مرکزی بتصرف روسیه در آمد بود شتافتم و مقصودم این بود که از شمال آسیا الی جنوب آسیا مسافرت نمایم ولی چون در بخارا (بطوری که در فوق بدان اشارت فرموده است) بمزندان افتادم و پس از دو سال سیروسیاحت در آن صفحات دستگیرم شد که ادامه مسافرت خطرناکی دارد به اروپا مراجعت کردم تا در موقع مناسب مقصود خود را انجام بدهم و چهارده سال پس از آن وقتی که در روسیه بودم بالاخره اسباب مسافرت برایم فراهم آمد (یعنی با يك هیات روسی توانست جانب آسیای مرکزی برآید) .

میگوید : « جنرال جرنایف از روی مهربانی بمن اظهار داشت که میتوانم او را به تاشکند همراهی نمایم.»

این هیات در ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۸۳ میلادی (یعنی ۹۵ سال پیش از این) به کازکینسک وارد شد (۳) و موزر در مورد ذکر این مطلب تذکر میدهد که این دفعه پنجم است که از آن محرا عبور میکرده است. در آخر همین فصل دوم موزر از جشنهای تاجگذاری امپراطور روس صحبت میدارد و در این باب چنین می‌گوید :

« ... جشنهای تاجگذاری (۴) را تعاشا کردم و لازم نیست که تفصیل آن جشنها را شرح دهم اوقاتی که به خیوق و بخارا و طهران رفتم چند نفر از آشنایان قدیم خود را ملاقات

نمودم و از آن جمله اشخاصی بودند که در رکاب اعلیحضرت اقدس پادشاه ایران به زانو آمده بودند. وقتی بود که کنفدراسیون سویس میو سیرزل را که در آن وقت رئیس جمهوری سویس بود برای تشریفات و پذیرائی پادشاه ایران معین کرده بسود. جشنهایی که در موقع پذیرائی اعلیحضرت اقدس همایون پادشاه ایران فراهم شده بود بیش از تصور اسباب زحمت بود چنانکه وقت افتتاح کلیسای بزرگ موسوم به سوور مدت چهار ساعت ایستادیم ...»

نکته قابل تذکر این است که مترجم مخصوص ناصرالدین شاه که ذکرش در طی همین گفتار گذشت هرجا هنری موزر کلمات پادشاه ایران یا تنها کلمه «شاه» نوشته است مترجم به صورت «اعلیحضرت اقدس همایون» ترجمه کرده است و ایرادی هم بر او وارد نیست چون ترجمه به امر ناصرالدین شاه بوده و بایستی از نظر او بگذرد.

در فصل سوم کتاب میخوانیم که هنری موزر به همراهی هیاتی که ذکرش گذشت در روز ۲۸ اوت ۱۸۸۳ میلادی از مسکو حرکت کرده اند تا به تاشکند بروند و موزر مینویسد که این دفعه پنجم است که از این صحرا عبور خواهم کرد. مسافرت بوسیله «تازانطار» عمل می آید و تازانطار چرخهای بزرگی داشته است

که بواسطه لوله های محکم از چوب بیکدیگر متصل میشده و روی آنها تخته عراده که مسطح بوده وضع شده بوده است و در عقب آن چتری قرار داده بودند که هر وقت بخواهند آنرا بجهت سایه بروی عراده میفکندند.

ادامه دارد

حواشی:

- (۱) پس امروز در حدود چهار صد سال میشود. (ج. ز.)
- (۲) نامیدانیم که این گونه بهانه ها و عنوانهای حسق و چه بنا ناحق همواره عذر جهانگیری و دست اندازی به ملک دیگران بوده است (ج. ز.).
- (۳) افسوس که توضیحاتی در باره شهرها و جاهانی که در کتاب اسم برده شده است بدست نمی آید و انشاءالله آقای گلبن در چاپ کامل کتاب رعایت این نکته را خواهند فرمود تا بتوان صفت «کامل» را در حق کتاب قایل شد.
- (۴) ظاهراً مربوط است به تاجگذاری الکساندر سوم که از سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۹۹ میلادی سلطنت کرده است (ج. ز.).

